

# فتنه و ایمان (۴)

آیت الله محمدی گیلانی

• ظهور ناصیه فتنه و طلوع شاخ شیطان از بصره  
• نکوهش امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم بصره  
• روئیدن تیزترین شاخهای فتنه با رنگهای متضاد  
• در بصره • پدید آمدن علم کلام • حلقه درس  
حسن بصری ریشه سیاسی داشت • انگیزه  
حکومت اموی در ترویج مذهب جبر • عکس  
العمل علویین و مدرسه محمد بن الحنفیه • معبد  
جهنی تلمیذابی ذرغفاری و مقاومت وی در مقابل  
حکومت اموی • غیلان دمشقی و عمر بن عبدالعزیز  
واضطهاد و قتلش بدست هشام • کیفیت انتقال  
حرکت قدریه بحلقه درس حسن بصری بنقل از  
طبقات المعتزله • اتهام قاضی القضاة که خلفاء  
اربعه معتزله بودند! • واصل بن عطاء و منزلت بین  
المنزلتین • نصیحت امام صادق علیه السلام  
بواصل و پرخاشگری او.

در شماره پیشین برخی از روایات باب فتن را نقل کردیم که در بعضی از آنها مشرق مدینه طیبه را خاستگاه فتن شمرده و مطلع شاخها و نواصی شیطان بحساب آورده بود و فاضل محترم آقای عینی شارح صحیح بخاری تصریح کرده بودند که این اخبار مطابق با عیان است چه این فتنه ها و ملاحم مانند وقعه جمل و صفین و ظهور خوارج از سرزمین عراق و نجد و بلاد شرقی عراق که جملگی جانب شرقی مدینه را تشکیل میدهد، نشأت گرفته است. وما باین مناسبت، دعاء لطیفی را که در جنب رکن عراقی خواندندش هنگام طواف مشروع است: «اعوذ بالله من الشقاق والنفاق وسوء الاخلاق» یادآور شدیم، توگویی که یاد عراق، فتنه های اسفبار و نفاقهای نفرت انگیز و خونریزها و بد کرداریهای در امتداد تاریخش را تداعی می کند که حتی می بایستی هنگام طواف بیت الله تعالی، در جوار رکنی که بنام عراق است بخداوند متعال پناه برده شود. و اینک لازم است دانسته شود که رستگاه تیزترین شاخهای شیطان در سرزمین عراق همانا بصره بوده است که امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه در نهج البلاغه آمده درباره مردمش فرموده: «كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَأَتْبَاعَ الْبَهِيمَةِ زَعَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقَرْتُمْ، أَخْلَاقُكُمْ دِفَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ...» (خطبه ۱۲ شرح نهج عبده).

و «شما سپاه زنی بودید و پیروان چهار پائی، که چون غریزند گرفت و کف بر لب آورد بدنبالش روان شدید و همینکه پی آن قطع شد و از پا در آمد، رویگریز نهادید، پست اخلاق و پیمان شکنید، و آئین شما دورونی است».

تیزترین شاخهای فتنه که در قرن اول هجری در این سرزمین، روئید همانا بحث از اصول عقائد است که در اندک مدتی دارای انشعابات متضادی شد، و علی الدوام، تنازعات و تشاجرات اسفباری را بین اهل بحث، موجب شده و میشود و مستمراً تشدید اختلاف کرده و می کند و برای دفاع، هریک از سرمداران قشری از اقشار عاقله مردم را مشغول ساخته و می سازد، و پدید آور علمی بنام «علم کلام» گردید.

## پدید آمدن علم کلام

در وجه نامیدنش، به این نام، اختلاف کرده‌اند، بعضی‌ها گفته‌اند: چون مهم‌ترین مسئله مورد بحث در آن عصر، مسأله کلام الله و خلق قرآن بوده لذا این علم نوظهور را بنام علم کلام نامیدند. و بعضی گفته‌اند: چون مبنای آن، صرف کلام در احتجاج بر عقائد بوده بدون هیچ نمره عملی، باین جهت کلام نامیده شد. و برخی گفته‌اند: چون اینگونه روش در طرق احتجاج بر عقائد شبهه به علم منطق در استدلال بر اصول فلسفی بوده، طبعاً نامی برای آن انتخاب شد که مرادف منطق باشد یعنی کلام.

## امویان و ترویج مذهب جبر

حلقه درس حسن بن یسار بصری که منبیت علم کلام گردید، ظاهراً دارای ریشه سیاسی بوده زیرا سیاست حکومت اموی اعتقاد به جبر را ترویج می‌کرده تا به این وسیله اقشار مردم را معتقد کند که حکومت بنی امیه یک قضای محتوم و قدر حتمی تغییر ناپذیر است، و این خدا است که این خاندان زورگو و ستمکار فرومایه را براریکه سلطنت مستقر ساخته و مردم هیچگونه اختیار و اراده آزادی را واجد نیستند و بی جهت خیال و تصور تغییر حکومت اموی و واژگونی آن را در سر می‌پرورانند، زیرا با جبر آفرینش و قضاء محتوم آسمانی نمیتوان پنجه داد، و این حکومت استبدادی را با همه ستمگریهای توانفرسا، قانون تغییر ناپذیر خلقت بر خلق تحمیل نموده است، و به آنان آزادی اراده و اختیار در سرنوشتشان نداده است، پس می‌بایستی به این قضاء حتمی و قدر جزمی بدون هیچ وسوسه‌ای اضطراباً تن در دهند و مرارت و تلخی آن را بدون ترش روئی و واکنش نوش جان کنند!

این عقیده سعادت سوز در تاریخ انسان ریشه دار است و دست آویزی قوی برای ستمکاران در ادامه ستمکاری و بقاء حکومتشان بر اقشار مردم بوده است و به این وسیله مردم را تخدیر می‌کرده‌اند و با دست و عاظ السلاطین و مزدوران در شعاع حکومت خویش منتشر می‌ساختند، و بزرگسالان را بازوریا شیادی به آن معتقد می‌کردند، و طبعاً خردسالان بر آن پرورش می‌یافتند و مآلاً روح مقاومت و مقابله از مردمی که چنین نشأت یافته‌اند مسلوب می‌شود و زیبونی و انقیاد در مقابل هر تجاوزی

برای آنها طبع ثانی میشود.

وقدر به معنای جبر مورد عنایت قرآن واقع شده، چنانکه قدر به معنای تفویض نیز مورد اعتناء قرآن است و این هردو عقیده را مردود می‌شناسد که در جای خود روشن گردیده و ما در این مقام به اشاره‌ای اکتفاء می‌کنیم. اما راجع به جبر که در اعم پیشین ریشه داشت میفرماید: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءَنَا وَلَا حَرَمًا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» (انعام-۱۲۸).

«طولی نمی‌کشد که مشرکان خواهند گفت: اگر خدا میخواست ما مشرک نمیشدیم و چیزی را بهوای خود حرام نمی‌نمودیم، چنان بودند آنها که انبیاء را پیش از اینها تکذیب نمودند» مشرکان عصر نزول قرآن همانند مشرکان طول تاریخ شرک در عقائد و نافرمانی خود را به مشیت حتمی و قضاء الهی مستند می‌کردند!

واقعا قدر به معنای استقلال اسباب و میادی در تأثیر بگونه‌ای که مبدأ تعالی هیچگونه دخالتی ندارد و عبارتی، بمعنای تفویض، کافی است آیه: «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...» (مائده-۶۴).

## عکس العمل علوتین

باری اولین حرکتی که در مقابل سیاست شوم آل امیه در ترویج عقیده جبر، پدید آمد، از بیت علوتین در مدینه منوره بوده که مظهر آن در آن عصر، مدرسه محمد بن الحنفیه می‌باشد، و از آنجا به حلقه درس حسن بصری در بصره و به مدرسه غیلان بن مسلم دمشقی منتقل شده است. بلی! این غیلان قبلاً نزد معبد بن عبدالله بن عویم جهنی بصری تلمیذی کرده بود، و معبد بن عبدالله از تلامذه جناب ابی ذر غفاری است که مانند ابوذر از دشمنان آل امیه بوده و در تبعید ابی ذر بشام همراهش بود و به همراه وی بمدینه بازگشت نمود، و معبد که از افکار ابوذر متأثر بوده، بی‌پرده اعلان کرد که عقیده بجبر یک عقیده الحادی است، و «لا قدر والأمرأف»: قدر به معنای جبر باطل است، و ششون فرد واجتماع مسبوق بتقدیر حتمی نیست، بلکه مردم می‌توانند سرنوشت نویری خود بسازند و دارای اراده آزاد و اختیارند.

نوشته اند که معبد همانند معلم خویش ابوذر غفاری مستمراً اعتراض میکرده و فریاد می زده که خداوند متعال عادل است و بمردم حریت اراده و نعمت اختیار داده که می توانند سرنوشتشان را تغییر دهند و این حکومت اموی است که مردم را به این وسیله تخدیر می کند تا آنها را از تغییر سرنوشت نومیدشان سازد و بلامنازع این حکومت استبدادی ادامه یابد. و حتی هنگامی که وارد بصره شد، شدیداً به حسن بصری که او را سید التابعین! می خواندند و وجیه المله! بود، اعتراض کرد که چرا در مقابل ظلم و بدعت آل امیه ساکت نشسته است؟! اما درینجا که عاقبت جوئی مانع از قیام و حرکت بوده و شاید کلام ذهبی را در میزان الاعتدال که میگوید: «کان الحسن کثیر التدلّیس» می توان باور نمود زیرا این قماش ملا نمایان که بیماری اساسی در مزاجشان عاقبت طلبی است، مقابح نفسانیتشان را باتدلیس: «مصلحت نیست! آقا نقیه لازم است! آقا حوزه بر باد میرود! وامثال اینها...» مستور می کنند.

چنانکه ارباب تراجم نوشته اند: معبد جهنی به صرف این مقابله بسنده نکرد، و مردم را به پیاده کردن «اصل اصل امر معروف و نهی از منکر» در سطح اجتماع دعوت کرد و با محمد بن اشعث علیه آل امیه قیام به سیف نمود، و هنگامی که لشکریان حجاج بن یوسف ثقفی او را دستگیر کردند و انواع عذاب و شکنجه بر او وارد ساختند، حجاج ایشان را بحضور طلبید و گفت: دیدی چگونه قضاء الهی بر تو جاری شد؟! معبد گفت: مرا بقضاء برگزار کن، حجاج گفت: آیا این زنجیر که بر تو نهاده شده بقضاء الهی نیست؟ او پاسخ داد: این زنجیر بر گردنم کار توست... حجاج دستور شکنجه شدید داد و در پایان، او را در سال هشتم هجری بقتل صبر مقتول ساخت.

### غیلان دمشقی

و اما غیلان دمشقی که از دو طریق در عداوت با آل امیه اشباع شده بود، در طبقات معتزله ابن المرتضی آمده که: عمر بن عبدالعزیز خیر الظلمه اموی درباره جبر با غیلان بحث تقریباً مفصلی نموده و غیلان او را محجوج کرد، عمر از وی تقاضا کرد

که او را در امر خلافت یاری کند و غیلان نیز قبول کرده و گفت: مرا متصدی فروش متاع خزائن کن تا مظالم بندگان خدا بآنان رذ شود و باین وسیله از مسئولیت عمر بن عبدالعزیز کاسته شود. عمر نیز پذیرفت و این منصب را به وی داد، و او نیز به مقتضای صراحت لهجه موروث از ابی ذر غفاری، در هنگام حراج اموال خزائن فریاد می کرد: آهای مردم! بیاید اموال غیانتکاران و ستمگران در معرض فروش است! بیاید اندوخته های جانشینان نامشروع خلافت اسلامی در معرض فروش است!

از جمله این نفائس، جورابه های خبز بوده که سی هزار درهم تقویم شد، در این هنگام فریاد غیلان بلند شد: آیا کسی هست از طرف مدعیان خلافت عذری در اندوختن این اموال اقامه کند؟ این جورابها در خزینه همدیگر را خورده و سائیده شده اند و مردم که مالک این اموالند از گشنگی می میرند!

در این وقت هشام بن عبدالملک که ناظر این جریان بود پیش خود سوگند یاد کرد که اگر روزی بر غیلان دست یابد، دستها و پاهای او را قطع کند، و همینطور هم شد؛ در زمان خلافت خویش، غیلان را با یکی از یارانش بنام «صالح» دستگیر نموده و به زندانشان گرفتار کرد و شکنجه های گوناگون بآنها داد که صالح در زندان مرد، و چون غیلان مرد شناخته شده و مشهوری بوده، برای مشروع جلوه دادن اعدامش از اوزاعی مزدور فرو مایه دربار اموی، فتوی گرفت، دستها و پاهای غیلان را قطع نمودند و کئی آن وارث ابوذر با چنان حالی از زبان خویش در واژگونی حکومت بنی امیه بهره میگرفت و مردم را بقیام علیه این حکومت ملمعونه دعوت می کرد و سرانجام زبان او را نیز قطع و مقتولش ساختند!

### انتقال حرکت قدریه

و اما کیفیت انتقال حرکت قدریه از مدینه به حلقه درس حسن بصری را صاحب طبقات مذکور چنین نوشته است:

«سند معتزله برای مذهبشان روشن تر از سپیده صبح است زیرا این مذهب به واصل بن عطاء و عمرو بن عبید اتصال می یابد اتصالی که خدشه ای در آن راه ندارد، و این دو نفر این مذهب را از محمد بن علی بن

ابطالب و فرزندش عبدالله مشهور به ابی هاشم تلقی کرده‌اند، و محمد (ابن الحنفیه) آن کسی است که واصل بن عطاء را آن چنان پرورش و آموزش داد که در این زمینه مردی استوار و محکم گردید و استقلال یافت، و خود محمد بن الحنفیه از پدرش علی بن ابطالب علیهم السلام این مذهب را فرا گرفت، و امیرالمؤمنین از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که «ما ينطق عن الهوى» است فرا گرفته است» (طبقات المعتره ابن المرتضى، صفحه ۷).

و آنگاه صاحب طبقات که خود معتزلی است و طبقات این فرقه را از زبان قاضی القضاة عبدالجبار درده طبقه می‌شمارد و معروفین و مشهورین را به پیروی از قاضی عبدالجبار نام می‌برد و ترجمه آنها را می‌نویسد و می‌پندارد که: «طبقه نخستین این فرقه، خلفاء چهارگانه یعنی: علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم میباشند» (ص ۹) و ادله ای که در این اتهام بخلفاء اقامه می‌کند او هن از بیت عنکبوت است و واصل بن عطاء را از طبقه چهارم این فرقه شمرده است و آغاز ظهور قدریه را ضمن وجه تسمیه این طائفه به «معتزله» چنین گفته:

«حکایت شده که شخصی برحسن بصری وارد شد و گفت ای پیشوای دین، جماعتی در زمان ما پدید آمده‌اند که مرتکبین معاصی کبیره را کافر می‌شمرند و معصیت کبیره در نزد آنان سبب خروج از دین است و اینها همان گروه و عیدیه از خوارچند، و گروهی هم بنام مرجئه پدید آمده‌اند که معتقدند: با ایمان، هیچ معصیت کبیره‌ای زیان‌آور نیست، چنانکه با کفر هیچ طاعتی سود نمیدهد و عمل را بهیچوجه رکن ایمان نمیدانند؛ نظر شما در این مسئله اعتقادی چیست؟ حسن برای پاسخ در اندیشه فرو رفت و پیش از آنکه او پاسخ دهد، واصل بن عطاء آغاز سخن کرده گفت: من می‌گویم مرتکب کبیره نه مؤمن مطلق است و نه کافر مطلق بلکه او در منزلتی بین این دو منزلت است، نه مؤمن است و نه کافر، سپس برخاست و بجانب ستونی از ستونهای مسجد کناره گرفت، و برای گروهی از اصحاب حسن که به‌مراه وی برخاسته بودند، این جواب خویش را تبیین نمود حسن گفت: واصل از ما اعتزال جسته است! و بهمین جهت او و همراهانش معتزله نامیده شدند».

از این هنگام انشعابات فرقه‌ای خصوصاً قدر بمعنی تفویض بنحو سریع و چشمگیری رو به تزاید و تناسل نهاد و متشابهات قرآن کریم دست آویز اهل زیغ و تیره درونان برای اثبات مسلک و مرامشان گردید همانگونه که قبلاً قرآن مجید زنگ این خطر را نواخته بود: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ».

صاحب طبقات می‌گوید: [روى انّ واصلاً دخل المدينة ونزل على ابراهيم بن يحيى فسارع اليه زيد بن علي وابنه يحيى بن زيد وعبدالله بن الحسن واخوته... فقال جعفر بن محمد الصادق لاصحابه: قوموا بنا اليه. فجاهدوا والقوم عنده اعني زيد بن علي واصحابه فقال جعفر: اَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ وَالْيَقِينِ وَالنَّذْرِ وَالْآيَاتِ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» فَتَحَنَّنَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَقْرَبَ النَّاسَ إِلَيْهِ، وَأَتَكَ بِأُوصِلَ آتَيْتَ بِأَمْرٍ يُفْرَقُ الْكَلِمَةَ وَتَطْعَمُنَّ بِهِ عَلَى الْإِثْمَةِ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّوْبَةِ (ص ۳۳):

«حکایت کرده‌اند که واصل داخل مدینه شد و بر ابراهیم بن یحیی وارد شد. زید بن علی و فرزندش یحیی و عبدالله محض و برادرانش با بعضی دیگر باشتایی بملاقاقتش رفتند، امام صادق علیه السلام باصحابش فرمودند: برخیزید با ما نزد این شخص برویم پس بر واصل وارد شدند در وقتی که زید بن علی و یارانش نزد وی بودند. امام علیه السلام به وی خطاب کرده فرمودند: خداوند متعال پیمبر گرامی صلی الله علیه وآله را بحق مبعوث فرموده و با دلایل روشن و بیسم آورو نشانه‌های صدق او را فرستاده و آیه «اولوا الارحام...» را بروی نازل کرده است و طبق این آیه، ما که عترت رسول الله صلی الله علیه وآله هستیم نزدیکتر به آن بزرگواریم، و توای واصل، چیزی (بدعتی) آورده‌ای که موجب افتراق کلمه بین امت است و با همین بدعت خویش به پیشوایان دین طعنه میزنی و من تورا دعوت میکنم که از این کار توبه کنی و بسوی خداوند متعال برگردی».

ولی این نصیحت و موعظت امام صادق علیه السلام کمترین تأثیری در وی نکرد، بلکه بر پرخاشگری او به ساحت اقدس امام علیه السلام افزود و دیگران نیز در این پرخاشگری او را کمک نمودند!